



رحیمه توخی (اکتوبر 2006)

تصور کن ...

تصور کن جهانی را که نی "مرز" و نی "بوم" دارد
نی زنجیرست و نی زندان ، نی کس سرنوشت شوم دارد
نی اضطراب و تشویش ، نی روان مغموم دارد
نه یابی فردی که ناچار و تهی دست است
تصور کن خواهر گرچه باورش سخت است

فروشگاه ممالو از کالا ، گیرد هر کسی یک مقدار
نباشد سود و سرمایه ، بهره کشی و استثمار
نی سگری زافیونی ، نی اعتیادی به قمار
نشئوی از کسی ، گوید روند زندگی سخت است
تصور کن برادر ، گرچه باورش سخت است

نه بیداد باشد ، نه انسان بیند ز انسانی ضرر
تجاوز رخت بر بندد ، کی اختطاف شود دختر
نگیرد مرد چهار زن ، انتخاب کند تک همسر
نباشد مطرح ، کی "سیاه بخت" و کی "سفید بخت" است
تصور کن خواهر ، گرچه باورش سخت است

نبینی پا و تن برهنه ، یا ولگردی در کوچه
ندارد قفل و کلید ، درو کلکین و صندوقچه
نباشد رهنزی گیرد ، گروگان دختر و بچه
زوال سود و سرمایه و دستمزد و پول "نخت" است
تصور کن برادر ، گرچه باورش سخت است

کسی دگر ندارد غم امروز و فردای خویش
همه بی ریب و ریا مشغولند به کار خویش
بگذرانند با آرامی زمستان و بهاری خویش
نگوید هیچ کس ، دگر " آرامی طالع و بخت است "
تصور کن خواهر ، گرچه باورش سخت است

مردم از صنعت خویش کفش پا و رخت تن پوشند
به همزیستی و آبادی جهان از جان و دل کوشند
دگر از سودای سود و سرمایه دایما سبکدوشند
نی شاه ای ست نی گدا ، نی کسی " وارث تخت " است
تصور کن برادر گرچه باورش سخت است

گر به دست گیری چراغ و گردی ذوری شهر
نگنجد در خیال و خاطرت هرگز چنین باور
نه یابی فردی که دزدیده ، هم در و گوهر
چه در فابریک چه در دفتر ، مردمان شاد و سر مست است
تصور کن خواهر گرچه باورش سخت است

برخیز برادر! بیاخواهر! تا دستی دهیم با هم
تا به کی بنشینیم از درد و رنج خلق خود بی غم
طراوت بخشیم خشکیده چمن باریزش شبنم
نگوئید عمر ما بگذشته ، همت کن هنوز وقت است
تصور کن برادر گرچه باورش سخت است

اگر جادو گری گیرد تو بره و جمجمه و مار و طومار
ز جهل روند نزد وی ، تا شفا یابد بیمار
چرا نسازیم ذهن مردمان خفته را بدار ؟
نترسید ز آنکه نشست تیر بر هدف سخت است
تصور کن برادر گرچه باورش سخت است

نیابی انسان ای در جهان ، باشد پی جنگ
دگر نیازد فابریک ، راکت و تانک و تفنگ
همه روند شتابان ، پی دانش و فرهنگ
جهل و خرافه بهر جهان دشمن سر سخت است
تصور کن برادر گرچه باورش سخت است
